



آدمیت در نظر آدمیت

● در تفکر تاریخی و روش تحقیق / فریدون آدمیت

● برخورد اندیشه‌ها و تمدن / فریدون آدمیت

جوهر حرکت مدنیت برخوردار اندیشه‌ها و تمدن‌هاست. هر تمدنی زاده فکر تمدن‌آفرین انسان مدنی به تجربه عینی است؛ همان «آدمی که در طبیعت چیزی نیست مگر یک نی شکننده فانی، اما نی متفکر است» (به بیان دلنشین پاسکال).

تمدن‌هایی را می‌شناسیم نو پدیدآورنده که تقریباً جملگی از صحنه تاریخ ناپدید گشته‌اند، اما در حرکت فکر و مدنیت تأثیر شگرف گذاشته‌اند. یکی چرخ را اختراع کرد؛ یکی آهن را شناخت؛ یکی مخترع الفبا بود؛ یکی قطب‌نما و باروت و کاغذ و دستگاه چاپ را ساخت؛ یکی پرده اوهام اساطیری آفریده ذهن آدمی را درید و به عقل روی آورد؛ یکی درباره انسان و کل جامعه انسانی بیندیشید و مفهوم «عدالت» را به عنوان بنیان جامعه مدنی به میان کشید؛ و یکی انسان را بر تارک جهان هستی نشانید «انسان معیار همه چیز است: هر آنچه هست و هر آنچه نیست» (به سخن نفز پروتاگوراس).

جامعه‌های دیگر به اخذ آن مظاهر فکر و فن و تمدن برآمدند. آنها را به جلو بردند و ترقی دادند و به کار بستند؛ چه بسا بر خاکستر تمدنی تمدن نوی پدید آمد و به ثمر رسید. مراودات ملل، اختلاط و امتزاج اقوام، تجارت، و گاه حتی لشکرکشی‌ها... عوامل عمده نشر تمدن‌ها و گسترش و شکوفایی فرهنگ‌ها بوده‌اند. تمدن‌اژه را ارتباط و اختلاط اقوام مختلف مدیترانه و شرق میانه به وجود آورد؛ دوهزار سال پیش میترائیسم

را لژیون‌های رومی به سرزمین ژرمن و جزیره دورافتاده بریتانیا صادر کردند و معبد میترا را برپا داشتند؛ دوهزار سال بعد آرمان‌های فکری انقلاب فرانسه را لشکریان فاتح ناپلئون به سرتاسر اروپا پخش کردند و تا قلب روسیه پیش بردند، پایه حرکت‌های آزادی سده نوزدهم اروپا را ریختند. در تعقل تاریخی هگلی، بناپارت وارث اصول والای آن انقلاب بود و نماینده تکامل روح جهانی تاریخ، همراه ستایش خیره‌کننده فراوان. همچنان که بهیون سمفونی سوم زیبای خود Eroica را در مقام او به عنوان قهرمان آزادی پرداخت. سیر تاریخ سرشار از آن پدیده‌های آموزنده و عبرت‌انگیز است.

در نگاه به گذشته تاریخی، برخورد میان مغرب زمین و جهان غیرمغربی عظیم‌ترین پدیده حرکت مدنیت در پانصد سال اخیر تاریخ بشر است. شگفت است اما حقیقت است که کوچک‌ترین قطعه کره ارض که خود تا ۱۶۸۳ در معرض تهدید و یورش قوم وحشی دشت قباچاق (خلف سایر اقوام کوچ‌نشین وحشی مهاجم آسیای مرکزی) بود - به قدرت فراگیری دست یافت که هیچ نقطه‌ای نتوانست از نفوذ و استیلای مادی و معنوی آن در امان بماند؛ حرکتی که بر سرنوشت کل اقوام جامعه بشری - از ملل متمدن کهنسال گرفته تا طوایف بادیه‌نشین و جنگلیان وحشی تأثیر ژرف داشته است. مغرب زمین همه جا متعددی و متعرض بود و همه جا پیروزمند. خصلت کیفی تمدن غربی بود که بدان ماهیت جهان شمول بخشید. خمیرمایه تمدن مغرب را قدرت نظامی اش نمی‌ساخت؛ قدرت نظامی از متفرعات آن بود، تمدن جدید را علم و دانش و صنعت همراه فلسفه انسانی و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خاص آن پدید آورد. معیارهای آن همان اندازه نگرش آدمی را نسبت به کل جهان هستی منقلب کرد که بر نیروی انگیزش آن قوت و بر حرکت آن شتاب بخشید، نیرو و شتابی که همانندش را به اطلاق هیچ یک از تمدن‌های گذشته تاریخ بشر نداشته است.

ارتباط ایران با مغرب زمین در عصر جدید، تغییر و تحول بنیادهای فکری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن تحت نفوذ غرب، و همچنین واکنش جامعه ما نسبت به معیارهای تمدن نفوذکننده - در مجموع یکی از مباحث برخورد تمدن مغرب و جهان غیرمغربی است. در متن این تحول تاریخی است که این یادداشت بر اثر تازه دکتر هما ناطق نوشته شده.

دکتر هما ناطق را به مقام شایسته‌ای که در تاریخ نویسی علمی جدید ما دارد می‌شناسیم. نخستین اثرش دقیقاً معتبرترین اثری است که تاکنون درباره افکار و زندگی سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی منتشر شده (پاریس، ۱۹۶۹) و آن رساله دکتری

اوست. گذشته از همه مباحث نو این تحقیق، آگاهی که از مباحثه فلسفی بسیار مهم اسدآبادی و ارنست رنان متفکر عالیقدر فرانسوی داریم، تنها مدیون مصنف آن رساله هستیم. پیش از این محققان ما همچون مؤلفان خارجی نه از ماهیت آن مباحثه آگاهی داشتند، و نه از دیگر نوشته‌های اسدآبادی در مطبوعات فرانسوی و انگلیسی - که همه جا با قوت از «تز» فکری و سیاسی خود دفاع می‌کرد. خانم ناطق جملگی این نوشته‌های ارزشمند را با پی‌جویی علمی خستگی‌ناپذیری به دست آورد و به دست تحقیق سپرد. حتی پرونده اسدآبادی را در دستگاه پلیس فرانسه از آرشیو رسمی بیرون کشید، و گزارشی روشنگر نکته‌های تاریخی ارزنده عرضه داشت. معنای تتبع علمی همین است که در هر رشته‌ای و در هر موضوعی چه اندازه دانش ما را ترقی داده است. دیگر آثار دکتر ناطق مقولاتی را در تاریخ اندیشه‌های جدید و تاریخ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران در سده نوزدهم (همه در ارتباط جامعه ما و مغرب زمین) دربر می‌گیرند. جای بحث و انتقاد این مجموعه آثار در بررسی تاریخ نویسی معاصر ماست. اما موضوع گفتار ما:

کارنامه مدارس فرانسوی در ایران یک تحقیق علمی انتقادی در مبحثی بکر و ناشناخته است. بحث می‌کند در چگونگی تأسیس سلسله مدارس جدید (دخترانه و پسرانه)، برنامه‌های آموزشی، آمار شاگردان، و تأثیر فکری و اجتماعی آنها. این اثر گرانمایه برپایه مدارک و منابع اصلی درجه اول بنا گردیده - منابعی که پیش از این از وجود بخشی از آنها هیچ خبر نداشتیم، و از آنها هم که آگاهی داشتیم مورد تتبع علمی قرار نگرفته بودند. معتبرترین آنها بدین قرارند: آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه؛ خزینه اسناد و مدارک آلفونس نیکلاکنسول فرانسه که سالیان عمرش را در ایران گذرانده و در مقام علمی همانند او و هموطنش کنت دو گوینو را در رده مأمورین سیاسی اروپایی در ایران سراغ نداریم؛ اسناد مدرسه آلیانس فرانسه و مدارس میسیونرهای لازاریست در تبریز و روستاهای ارومیه و اصفهان؛ و اسناد کلیسای لازاریست در پاریس. به علاوه، اسناد مدارس اروپایی (از جمله آموزشگاه‌های میسیونرها) مضبوط در سازمان اسناد ملی ایران که با گشاده‌دستی برای مؤلف فرستاده‌اند. شرح کامل آن منابع اصلی و فهرست مأخذ درجه دوم فارسی و خارجی در پایان رساله آمده است. متن برخی اسناد سودمند نیز بر آن افزوده شده.

همان اندازه که در فراهم آوردن آن مدارک تاریخی کوشش رفته، تسلط مؤلف در بهره‌برداری علمی جلوه می‌نماید. ارزش نهایی این تحقیق در سنجش تاریخی و تحلیل

نافذ فکری نویسنده است، برخوردار از فراخ اندیشی و به دور از تعصب ذهنی. بخش اول در «دیدگاه‌ها» که بازنمای وجهه نظر کلی ایرانیان نسبت به فرهنگ اروپایی است، از ظریف‌ترین و ارزشمندترین مباحث است. آموزش جدید زنان و آغاز هشیاری اجتماعی ایشان شایان توجه است؛ حرکتی که به دوره‌های بعد گسترش نسبی یافت. و در همان امتداد تاریخی تا به زمان ما، بانوان در برخی رشته‌های دانش و هنر به مدارج ترقی دست یافتند و حتی پیشرو بوده‌اند (این قضاوت و رأی من است).

کارنامه مدارس فرانسوی در ایران به یک معنا مکمل رساله پیشین خانم ناطق به عنوان ایران در راه یابی فرهنگی (چاپ دوم، پاریس ۱۳۶۸) است؛ پژوهشی نو درباره ایران دوران محمدشاه با تأکید بر تاریخ اجتماعی و فرهنگی. بخشی هم در حوادث سیاسی و روابط بازرگانی ایران با آمارهای سودمند بر آن افزوده شده که خود روشنگر مبحث اصلی رساله است. اکنون میسیونرهای فرانسوی کاتولیک و میسیونرهای آمریکایی به ایران آمدند؛ کارنامه فرهنگی و مذهبی آنان مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد. در این دوره سنت شکیبایی نسبی دینی و اصل «آزادی اعتقاد» (که در فرمان رسمی محمدشاه بدان تصریح رفته) و اعلام مساوات حقوقی مسیحیان با سایر رعایای ایران جلب توجه می‌نماید. و تذکر نویسنده هم درخور نیک نگریستن است:

در این زمان دیده نشد که ایرانیان «با برپایی مدارس فرنگی و یا همنشینی [شاگردان] مسیحی و مسلمان روی یک نیمکت به مخالفت [برآیند] و یا پیشرفت و اصلاحات را طرد کنند». در این جهات، بعدها هر واکنش ناهنجاری پدید آمد، از بد روشی‌های استبداد و تحریک سیاسی بود. به هر حال، آنگاه که دولت عثمانی به کشتن ارمنیان دست برد، مسیحیان ایران از پشتیبانی حکومت و شکیبایی مذهبی برخوردار بودند و روزگار در امن و امان گذراندند.

آن دو رساله بر روی هم فصلی است از تاریخ روابط ایران و فرانسه در سده نوزدهم. ارزش علمی آنها را در کیفیت روابط فرهنگی دو کشور بهتر می‌توانیم بشناسیم. در این باره ضمن بحث عمومی، به نفوذ فکری فرانسه خاصه در دو جهت عمده توجه می‌دهیم: یکی در نشر تفکر فلسفی جدید، دیگر در اندیشه سیاسی - دو جهتی که به سبب نیروی انگیزش و تأثیرشان در تاریخ فکر و تمدن غربی مضمون تمثیلی یافته‌اند: یکی پایه‌های فلسفه عقلی جدید را ساخته، و یکی در اعتلای مقام انسان و در نهضت‌های سیاسی جهان تأثیر عام داشته است.

روابط ایران و فرانسه در آغاز قرن نوزدهم به ضرورت سیاسی دوران ناپلئون، با

مسیون نظامی فرانسوی آغاز گردید، و سپس در جهات دیگر گسترش یافت. ایران که با تجربه تلخ شکست خود از روسیه می‌رفت بیدار شود و به عقب‌ماندگی‌اش پی ببرد، فرانسه را منبع دانش و خرد و ترقی شناخت و بدان روی آورد. «بگو، من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم. آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته، به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم و دستگاه را بگویم؟ یا به دامان عاقلی متوسل شده، آنچه درخور فهم شاهزاده‌ای است از او بیاموزم...»^۱ چنین خطاب کرد عباس میرزای ولیعهد به ژوبر افسر فرستاده ناپلئون. با آمدن مسیون نظامی ژنرال گاردان به ایران، نخستین بار فکر فرستادن شاگرد برای آموزش جدید به فرانسه نضج گرفت. میان گاردان و میرزا بزرگ وزیر فرزانه ولیعهد، قرار و مداری گذارده شد که چند جوان ایرانی برای فراگرفتن دانش اروپایی روانه فرانسه شوند. در این مرحله که روابط دو دولت بسیار گرم بود، فتحعلی شاه هم در ابراز عواطف دوستانه به هوس افتاد که یکی از فرزندان‌اش را برای تحصیل به پاریس گسیل دارد. این نمودی بود از بوالهوسی‌های ملوکانه، چنان‌که چند سال پیش از این نسبت به حضور مأموران فرانسوی در ایران روش خشن و بی‌خردانه‌ای پیش گرفته بود.^۲ باری، چون مأموریت گاردان ناتمام ماند و ایران را ترک گفت (آوریل ۱۸۰۹) طبعاً موضوع فرستادن شاگردان ایرانی به

۱. ژوبر. مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، ص ۹۵. آن اشاره عباس میرزا به بطرکبیر بود که به غرب سفر کرد، آموزش دید و بیدار دل به کشورش بازگشت؛ تغییر و ترقی روسیه عقب‌افتاده از تمدن مغرب را بنیان نهاد. در تاریخ جدید برخورد تمدن‌ها، تجربه روسیه خاصه از این جهت اهمیت دارد که نخستین جامعه عقب‌افتاده قرون وسطایی (با ریشه نیمه تاتار وحشی) بود که به اخذ تمدن مغرب زمین روی آورد - پیش از کل جامعه‌های آسیایی از خاورمیانه تا خاور دور. پیش از آن هم وارث مسیحیت بیزانس بود، متمایز از مسیحیت اروپا، زیرا از طریق بیزانس به مسیحیت گرویده بود. و نهضت «رفورم» در آن نفوذ نکرده بود.

۲. حکومت انگلیسی هند به منظور جلب دوستی ایران و جلوگیری از نفوذ سیاسی فرانسه، مهدی علی خان بهادر جنگ را در ۱۲۱۴ (۱۷۹۹) به دربار فتحعلی شاه فرستاد. او به دستور لرد ولسلی فرمانفرمای هند مأموریت داشت برای آنکه کارگزاران فرانسوی به خلیج فارس راه نیابند - «از حضور فرانسویان جمهوریخواه خوف و هراسی» در دربار ایران ایجاد کند، و این فکر را القاء نماید که هدف فرانسویان هر کجا باشند «درهم فروریختن سلطنت‌ها و ادیان جهان است». به علاوه، هشدار بدهد: پادشاهی که یک تن فرانسوی را به خاک خود راه بدهد، تاج و تختش را به مخاطره انداخته. (اسناد کمپانی هند شرقی، مجموعه‌های اسناد ابران، جلد ۲۱، متن دستورنامه به مهدی علی خان، ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۹). بنا به گزارش فرستاده حکومت هند، القائنات او در ذهن فتحعلی شاه تأثیر بخشید، و به حکام ایالات دستور داده بود: هر کجا تبعه فرانسوی یافتند، خودش را دستگیر و اموالش را ضبط کنند. دولت انگلیس در این زمان همان اندازه با ناپلئون سر جنگ داشت - که با افکار انقلابی قرن هجدهم فرانسه در ستیز بود. اندیشه‌های سیاسی رادیکال همان اندازه در حرکت استقلال آمریکا مؤثر بودند - که مشارکت مارکی لافایت بیست ساله با نیروی دریایی‌اش، تعیین‌کننده جنگ استقلال و آزادی آمریکا بود. خصومت انگلیس از اینجا برمی‌خاست.

فرانسه اکنون منتفی گشت.

اما مناسبات ایران و فرانسه در دوران محمدشاه وزارت حاج میرزا آقاسی از نوروتی گرفت. عهدنامه دوستی و تجارتمی و تأسیس کنسولگری‌های فرانسه در ایران میان دو دولت بسته شد (۱۲۶۳) همچنین فرانسه مثل همیشه آماده بود که ایران را در امر رفورم عمومی و نشر دانش و آموزش جدید، یاری دهد. چنان که کمک خود را به محمد علی پاشا والی مصر در کار اصلاحات دریغ نداشته بود. اما دولت ایران در این باره هیچ نقشه جدی در سر نداشت برای آنکه فهم رفورم نداشت. حاجی فقط به فکر استخدام چند معدنچی و استاد چاه‌کن و ساعت‌ساز افتاد. چاه و قنات کندن مایه سرگرمی آن وزیر عرفان‌منش بود و البته بسیار فایده‌مند بود؛ استخراج معدن تداعی داشت با افسانه کشف کان طلا و نقره نه با تأسیس صنایع جدید؛ اما استاد ساعت‌ساز چه صیغه‌ای بود و چه دردی را دوا بود؟ باری، فرستاده ایران (میرزا محمد علی خان شیرازی که نسخه خطی سفرنامه‌اش به دست ما رسیده) پیشنهاد دولت را در استخدام آن صنعتکاران با گیزو وزیر امور خارجه فرانسه به میان گذارد. آن وزیر دانشمند و مصنف تاریخ مدنیت، برای اصلاحات راه راست و درست پیش پای زمامداران ایران نهاد. بدین معنی که نخست بیست شاگرد از مردمان طبقه متوسط «نه خان‌زاده که پرورده ناز و نعمت باشند» همراه سرپرست دانا بفرستند که به مدت پنج سال در مدارس فرانسه دانش جدید فراگیرند. به دنبال آن به هر دوره‌ای بیست تن دیگر روانه شوند. و در بازگشت آنان را به خدمت نشر علوم و تأسیس صنایع بگمارند. گیزو به تأکید خاطر نشان کرد: این راهی است که محمد علی پاشا والی مصر پیش گرفت و ثمره‌اش بسیار نیکو بوده است.

آن پادشاه و آن وزیر هیچ کدام فهم سیاسی اصلاح و ترقی نداشتند که مصلحت‌اندیشی آن دولتمدار را به کار گیرند. چند سال پیش از این هم میرزا جعفرخان مشیرالدوله در گزارش رسمی‌اش (محرم ۱۲۵۵) موضوع فرستادن گروه چهل پنجاه نفری جوانان را برای آموزش رشته‌های علوم و صنعت و رواج آن را در ایران به میان کشید و به جد گفت: «برای تعلیم و تعلم بهتر از اینها اسباب نمی‌شود». و به حاجی تذکر داد که اگر بدین خدمت برآید «این نیک نامی تا انقراض عالم به اسم آن جناب خواهد ماند». اما بی‌فایده بود و حاصلی بار نیاورد. همین اندازه بود که به تصادف اکنون سه چهار محصل ایرانی در پاریس درس می‌خواندند؛ که دو نفرشان به دوره‌های بعد در تاریخ رفورم و نشر اندیشه‌های سیاسی جدید، پایگاه شاخصی یافتند. یکی میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم و بانی برخی تأسیسات مترقی غربی، دیگر ملک‌خان متفکر

قانون‌گذاری و نویسنده رسالات اجتماعی و سیاسی.

در کارنامه روابط فرهنگی دو کشور یک مطلب دیگر نیز درخور توجه است. سفیر ایران که در ۱۲۶۳ به دربار فرانسه رفت، فهرست بلندبالایی از کتابهای مورد نیاز دولت خود را تسلیم وزیر امور خارجه کرد. و آن فهرستی بود که ریشارخان فرانسوی به صراحت طبع خود فراهم آورده و برخی از مهم‌ترین آثار فکری و علمی آن روزگاران را دربر داشت. از جمله: دائرةالمعارف بزرگ (اثر متفکران عصر عقل)، آثار پاسکال، دکارت، بوفون، سیسموندی، برناردن دو سن‌پیر، بن ژامن دوکنستان، تاریخ انقلاب فرانسه اثر تیر، تاریخ بریتانیا اثر هیوم، مجموعه‌ای در فیزیک و شیمی و صنایع و کشاورزی، به علاوه مجموعه لغت‌نامه. فهرست کامل این فهرست پنجاه رقمی راه، به مأخذ اسناد آرشیو فرانسه، در کتاب ایران در راه‌یابی فرهنگی همراه یادداشت‌های توضیحی دقیق نویسنده می‌خوانیم.

از فرستادن آن کتاب‌ها به آن زمان آگاهی قطعی نداریم. اما اسناد وزارت امور خارجه ایران گواهی می‌دهد که نزدیک به دو سال بعد (۱۲۶۵) اوان دولت امیرکبیر، تعداد دوست و نود و سه جلد کتاب به علاوه سیصد و بیست و سه قطعه نقشه جغرافیای جهان یکجا از فرانسه رسید. به گمان نزدیک به یقین این صورت تکمیل یافته همان فهرست پیشین است. این مجموعه تألیفات را از نظر موضوع می‌توان به چند رشته رده‌بندی کرد: آثار متفکران فرانسه، سیاست و قوانین، اقتصاد و مالیه و تجارت، علوم طبیعی و معدن‌شناسی، کتاب مخترعات و اسامی مخترعان، طب و بیطاری، تربیت حیوانات اهلی، پرورش کرم ابریشم، فلاحت و درختان صنعتی، صنوف سه‌گانه لشکری و فنون نظامی و قواعد ژاندارم، تاریخ دولت نمسه و جمهوری ینگه دنیا، به علاوه نقشه‌های جغرافیایی.

درگذشت تاریخ سده نوزدهم، ما هیچ‌گاه نقشه رسمی مستمر و معقول همه جانبه‌ای در جهت رفورم و نشر دانش جدید نداشتیم مگر در دو دوره کوتاه زمامداری امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار. دو حرکت ناتمام و دو دولت نافرجام. در آن غفلت تاریخی و در این شکست سیاسی - شاهان ایل قاجار محکومیت تاریخی و مسئولیت خائنانه دارند؛ آنان که در شمار حقیرترین و پست‌ترین و نالایق‌ترین فرمانروایان این سرزمین بودند. آن نظام استبدادی در فطرت خاص ارتجاعی اش هر دولتمدار کاردانی را نابود کرد، هر استعدادی را خشکاند، و هر حرکت ترقی را سد کرد. هر وقت بلای خارجی بر سر دولت نازل گشت که بهای گزاف غفلت سیاسی اش را پرداخت، و به حقیقت دولت

در بحران خارجی و داخلی هستی‌اش را در مخاطره یافت - هوس تفنن‌آمیز رفورم از نو گل کرد. حتی سراغ بیسمارک رفتند که او هم به جدّ نگرفت و طردشان کرد. سربر عبث و بازیچه بود. تکیه کلام علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم دانشور مکرر شنیده شد: «اصلاحات محال است».

اما فراموش نکنیم که سده نوزدهم است - عصر فکر و علم و فن و هنر و ادبیات و ترقی. یا ترقی یا بارباریسم. اخگر فکر تاریکی را می‌شکافت؛ بسط ارتباطات همراه فن که فرزند خلف یا ناخلف علم است مسافتات را نابود می‌کند؛ فروغ دانش را به اعماق جهان رسوخ می‌دهد؛ مأنوسات ذهنی کهنه و باطل جای خویش را به مفاهیم فلسفه نو می‌دهند؛ نظام‌های اجتماعی و سیاسی کهن سستی می‌گیرند و سرانجام درهم فرو می‌ریزند؛ و بر فراز همه، ارزش‌ها و معیارهای والای انسان به جای روش‌های وحشی می‌نشینند. نقطه‌ای نبود در اقطار عالم که به درجات، دیر یا زود، تند یا کند - از نفوذ این تحول تکاملی و شگرف تاریخ (با همه کاستی‌هایش) مصون بماند.

در ایران فرهنگ بارور فرانسه مهم‌ترین منبع الهام‌بخش دانش و فکر و ادبیات و تعقل اجتماعی و سیاسی جدید بود. با معنی است که نشر فلسفه غرب با ترجمه تصنیف نامدار دکارت «گفتار در روش به کار بردن عقل» به عنوان کتاب دیاکرت آغاز گردید (۱۲۷۹). بانی ترجمه و انتشار آن وزیر مختار دانشور فرانسه کنت دوگوبینو بود. در مقدمه‌ای که بر آن افزوده شده می‌خوانیم: در گذشته ایران همیشه منبع علوم و مثبت حکمای متألّهین بوده، اما بعد تنزل یافته است. اکنون که توجه خسروانی «به وضع و تأسیس قواعد سیاست بلاد، و اجرای تعمیر و ترمیم علوم و صنایع و حرف و آریابانش، و استقامت معارف و فنون، و ارتقای تنظیمات و دادرسی عباد» معطوف گشته - البته حکمت که «اصل و مبدا جمیع علوم» است ترقی خواهد کرد. در آن عبارت به دو معنی تصریح رفته: یکی توجه مترجمان رساله به همبستگی فلسفه و اصول سیاست (به اصطلاح حکمت نظری و عملی)؛ دیگر جریان فکری تازه‌ای که در راه اصلاح اصول حکومت و وضع قوانین جدید پدید آمده بود. بدان جهات و با اشاره به مقام علمی گوبینو، تأکید گردیده که او بر آن شده بعضی آثار فلسفه جدید مغرب به فارسی ترجمه و «بین الناس شایع شود تا باعث ترقی صاحبان این فنون و طالبان و آریابان معلومات گردد»^۱.

۱. این خود نکته ظریفی است که دستگاه سیاست خارجی فرانسه در سده نوزدهم از مردمان هوشمند و دانش و فکر خالی نبود؛ آنان که نماینده روشن‌اندیشی فرانسوی و مروج علم و اندیشه‌های جدید بودند. در تقابل آن

دکارت فیلسوف عصر عقل جدید است، برخوردار از ژنی ریاضی. منطق ریاضی است که به نفوذ فلسفه او قدرت شگرف بخشیده، یکی از بنیان‌های بزرگ معارف جدید مغرب زمین را ساخته؛ او که بیش از هر فیلسوفی بر نیروی فکر و اندیشه آدمی تأکید ورزیده است. (هر چه در این مقوله آموختم از به کار بستن شک دستوری و روش «کارتزین» [روش دکارتی] است).

در تأثیر فکری کتاب دیاکرت در ایران، گوینو در یکی از آثارش مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (که آن هم به فارسی ترجمه شده) گوید: «جلساتی که پنج فصل از شاهکار دکارت را به پاره‌ای از دانشمندان متفکر و باهوش ایرانی ارائه دادم، هرگز فراموش نخواهم کرد. آن فصول پنجگانه در آنها تأثیرات فوق‌العاده کرد، و البته این تأثیرات بی‌نتیجه نخواهد ماند. چیزی که بیشتر در آنها تأثیر کرد همان دستور اساسی است که: چون فکر می‌کنم پس هستم».

در آن معانی نباید مبالغه گفت؛ چنان که نه یک فیلسوف تواندش داشتیم و نه سهمی در ترقی فلسفه عقل جدید. همین اندازه بود که روش دکارتی در ذهن برخی هوشمندان ایرانی زمانه که گوینو از آن سخن می‌گوید، تأثیر گذارده بود. در این باره رساله ارزشمندی را می‌شناسیم که دقیقاً همان اوان نوشته شده. نویسنده با الهام از معرفت دکارتی و تأکید او بر اعتبار قوانین ریاضی - به انتقاد حکمت نظری پیشینیان برخاسته؛ به علاوه قواعد علمی را بر فلسفه حکومت قابل انطباق می‌داند. می‌نویسد: «علم حقیقی» آن است که قواعدش مطلق باشد مثل ریاضیات. قانون ریاضی «تخلف بردار نیست و تقلب در او راه ندارد». در مقابل آن «علم غیرحقیقی که جهل محض و وهمیات صرف است... و اطلاق لفظ علم بر آنها کذب محض است». قواعد این «علوم معموله موضوعه» به خلاف قوانین ریاضی «همه مختلف و متخلف و با تقلب و کذب و بی‌ثمر و بی‌اثراند. مثل ادله اثبات هیولا و ادله نفی هیولا، و اثبات جوهر فرد و نفی آن... و انوار اسفهدیه و مثل افلاطون... که هیچ یک از این مهملات داخل در علوم نیستند، و وهمیات صرف‌اند». بر همین روال، حکمت عملی نیز بایستی از پایه تغییر پذیرد و بر اصول علمی بنیان شود. اما چگونه؟ «دولت باید تمام امورات جزئی و کلیه دولت را از روی علم و

دستگاه سیاست خارجی انگلیس ایده‌آل بلندی نداشت، مگر بسط و تحکیم امپریالیسم. عاملان آن در ایران گامی به راه نشر و دانش و فرهنگ جدید برنداشتند؛ هدف اصلی شان حفظ منافع استعمار و امپراطوری، و به کار گرفتن عناصر ارتجاعی و ضد روشنگری در جهت پیشبرد آن منافع بود. از سوی دیگر، کارگزاران سیاست نزاران روس بودند که با هر بنیاد جدید و هر حرکت رفورم و ترقی سر ستیز داشتند.

قواعد علمیه قرار بدهد، و از هر چه که از جهل و ایام جاهلیت مرسوم شده، فرار نماید و آن رسوم را براندازد... اگر تمام امورات دولت و ملت را از روی قواعد علمیه قرار بدهند، آن دولت در اندک زمان ترقیات کلیه خواهد نمود». عکس آن هم صادق است. «اگر در دولتی جهت حرکت او معلوم نباشد، بلکه هیچ حرکتی نداشته باشد، معلوم است که امورات دولتی او از قواعد علمیه خارج است. و هر مملکتی که امورات دولتی و ملتیه او از قواعد علمیه خارج شد... مثلاً حاکم بکنند کسی را که هرگز علم حکومت ندیده باشد، همچو دولتی هرگز روی آسایش نخواهد دید و هیچ امری از امورات او منظم نخواهد شد، و روز به روز رو به خرابی و ویرانی خواهد نهاد. و آن دولت پریشان و فقیر... و پایکوب سایر دول خواهد گردید»^۱.

بازگردیم به کتاب حکیم دیاکرت در مقدمه‌ای که بر ترجمه آن افزوده شده، اشاره‌ای رفته به اصلاح اصول حکومت و ارتقای تنظیمات و قانون‌گذاری، همراه نشر علوم و صنایع و معارف و فنون. این باز می‌گردد به کارهای تازه‌ای که آغاز گردیده بود: ایجاد شورای دولت، برپا داشتن مصلحت‌خانه، و مهم‌تر از هر دو فرستادن یک هیأت چهل و دو نفری شاگردان ایرانی به فرانسه (۱۲۷۵) که چند تن از آنان به «پلی تکنیک» راه یافتند. آن دو دستگاه سیاسی زود تعطیل شدند؛ مبادا در نظام استبدادی رخنه اندازند. آن گروه محصلین را هم بازگرداندند. چرا؟ گفتند: «آنهايي که در فرانسه تحصیل نموده و تربیت می‌شوند، جمهوری پرست و بی دین خواهند شد». این القای شبهه از سوی دولت روس بود، دشمن ترقی ایران. و عامل فراخواندن محصلین میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود، از مرتجعان و از عوامل سیاست روس. آن پادشاه خشک مغز سست عنصر هم روی دل به اصلاح نداشت. میرزا یوسف خان مستشارالدوله شارژدافر ایران در پاریس که در شمار مردان ترقی‌خواه زمانه بود، بر روش دولت در بازگرداندن شاگردان و ناتمام گذاردن آموزش آنان ایراد گرفت. به آن وزیر نادان نوشت: درباره «جمهوری پرست و بی دین» شدن محصلین ما «صدق و کذب این معنی را خدا بهتر می‌داند». اما در این که «اولیای دولت روس... باطناً خشنودی نداشتند، شبهه‌ای نبود». و این کار «پرنس گارچاکوف بوده که به اولیای دولت ما» چنان القای شبهه کرده است.^۲

همان اوان که مستشارالدوله بر تصمیم دولت در فراخواندن محصلین از فرانسه زبان

۱. میرزا اسدالله. نمونه میمونه سیاست مدن، نگارش حدود ۱۲۸۵ قمری (خطی).

۲. اسناد وزارت امور خارجه ایران، نامه میرزا یوسف خان به میرزا سعید خان، محرمانه، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴ (فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۷۷).

اعتراض گشود، خود سرگرم نگارش رساله مهمی دربارهٔ اعلامیه «حقوق انسان» و فرانسه بود. اعلامیهٔ حقوق انسان که مجلس ملی فرانسه آن را در ۱۷۸۹ تصویب کرد و متن آن در کنستی توسیون ۱۷۹۱ گنجانده شد، از مهم‌ترین اسناد تاریخ فکر و مدنیت و فلسفهٔ سیاسی است. آن اعلامیه و این کنستی توسیون الهام‌بخش همهٔ نهضت‌های آزادی و استقلال اروپای سدهٔ نوزدهم، و اعلام برابری مقام زن و مرد، و الغای دستگاه بردگی است. و هیچ قدرت استبدادی و ارتجاعی یارای آن را نداشته که اصول آن اعلامیه را از صفحهٔ روزگار محو کند یا از نفوذش بکاهد. عنوانی که نویسنده بر رسالهٔ خود نهاده یک کلمه است؛ آن را در پاریس نوشته و یک چند بعد در ۱۲۸۷ در تهران انتشار یافت. و آن حاوی اصول قانون‌گذاری است که «جمع شریط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است، و دولت و امت معاً کفیل بقای آنست... شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون را ندارد». به حقیقت، آنچه نویسنده در ذهن دارد و از قلبش می‌تراود همان مفهوم حکومت قانون است که هیچ‌گاه در وطن او پا نگرفت و بنیاد استواری نیافت.

یک کلمه تفسیری است بر متن اعلامیهٔ حقوق انسان، همراه مستندات که مضمون آن اصول را تا آنجا که ممکن باشد، در دستگاه حاکم فقط قابل تحمل بسازد. تا آنجا که می‌دانیم در این رساله است که نخستین بار تصریح رفته: منشاء قدرت دولت ارادهٔ جمهور ملت است - «اختیار و قبول ملت اساس همهٔ تدابیر حکومت است و این کلمه از جوامع الکلام است». از نکته‌جویی‌های ژرف و ظریف نویسنده تأثیر بنیادهای سیاسی و اجتماعی در اخلاق و رفتار مدنی است. چنان که گفته‌اند: «احسن سیاست آنست که بر اخلاق حسنه مؤسس باشد... [یعنی] تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و اهالی اش سبب نباشد، بلکه به تهذیب و تزیین اخلاق آنها اسباب عمده شود». آنجا که ظلم و جور جاری است، خدعه و دروغ و فریب در میان اهالی شایع است و «اخلاق شجاعت و بسالت و علو همت آنها مرده شود». آنچه که نویسنده در ذهن دارد ماهیت اخلاق و خُلق و خوی مدنی ماست که تاریخ ایران بر آن گواهی می‌دهد. رسالهٔ اخلاق الاشراف عبید زاکانی آئینهٔ تمام عیار آنست. چند قرن بعد هم هارفورد جونز در مقدمهٔ اثرش در شرح مأموریت سیاسی‌اش به ایران (صفحهٔ ۸) نوشت: «بی‌پروا می‌گویم که بیشترین معایب ایشان (مردم ایران) از عوارض سوء حکومتشان است، و حال آنکه هر محاسنی دارند ناشی از خصائص ذوق و قریحهٔ ایشان است».

سی سال و اندی پس از نشر رسالهٔ میرزا یوسف خان، مقارن صدور فرمان

مشروطیت (۱۳۲۴)، ضمن بیانیه اندیشیده و مهمی ترجمه تازه‌ای از اعلامیه «حقوق انسان» (۱۷۸۹) منتشر گردید. پیام انقلاب فرانسه: «آزادی. مساوات. اخوت» را در سرلوحه این بیانیه می‌خوانیم، به راه مقصد مطلوب ما «آزادی ایران و ایران آزاد». مقدمه بیانیه از حرکت‌های آزادی مغرب زمین و قانون‌کنستی توسیون سخن می‌گوید. به دنبال آن، ترجمه متن اعلامیه حقوق انسانی با تأکید بر حقوق طبیعی آدمی آمده است. نویسنده، میرزا علی محمد خان اویسی پیشنهاد می‌کند که: مجلس ملی ایران هم (مثل مجلس ملی فرانسه) قانون اساسی ما را بر اصول «حقوق طبیعی غیرمتغیره بشریه» تدوین نماید؛ همچنان که مأخذ کل قوانین موضوعه ما باید «وجدان عمومی ملیه» باشد. بررسی علمی و تا حدی تفصیلی آن بیانیه، موضوع رساله ارزشمند حقوق بشر: اساس سیاست مملکت نوشته میرزا ابراهیم خان «مجاز در علم حقوق از دولت جمهور فرانسه»، (۱۳۳۱) است. نویسنده ریاست «اداره تنقیح لوائح قوانین» را در دستگاه عدلیه به عهده داشت.

مؤلف دانشمند اثر انتقادی خود را با این فرض آغاز می‌کند که: «اساس کل شعب علم حقوق، حقوق بشری [یا] حقوق عمومی است». از سیر حقوق عمومی سخن می‌گوید؛ و حقوق سیاسی را در متن حقوق عمومی به بحث می‌کشد. در درجه اول به آثار متفکران فرانسوی استناد می‌جوید؛ در تفسیر مفاهیم حقوقی و فلسفه سیاسی اصطلاحات فرانسوی را در سرفصل‌ها به دقت و به درستی می‌آورد.

مدار گفتار در کیفیت و مشروعیت «قدرت سیاسی» است. آیا قدرت سیاسی «مجوز عقل و موافق دانش است یا نه؟» کیفیت قدرت است که بدان خصلت عقلانی و مشروعیت می‌بخشد یا از آن سلب می‌کند. انسان در مرحله طبیعی تکاملی خود نخست «انجمن انسانی» یا هیأت اجتماع مدنی را ساخت؛ از پس آن قدرت سیاسی پدید آمد که به پیدایش دولت انجامید. تعارض میان جامعه و دولت از همین جا آغاز گشت. از آنجا که قدرت سیاسی در بطن اجتماعی مدنی به وجود آمد، ذاتاً نمی‌تواند منشأ ماورای طبیعی داشته باشد. و از آنجا که جامعه مدنی «اصل و مبدا» و منشأ اقتدار است، حکومت فردی را که بر پایه اراده فردی برپا گشته هیچ وقت عقل تجویز نمی‌کند؛ و آنچه را که عقل نپسندد مشروعیت نمی‌یابد. بدان مراتب، معتقدان دموکراسی که بنیان قدرت سیاسی را در «اراده جمهور» می‌شناسند و اصل عقیده خویش را پیش برده و تحقق بخشیده‌اند - معتقدند که تنها معیاری که «خود دال بر مشروعیت و عقلانیت قدرت است، حصول آن از جمهور ناس و امضای عموم افراد بر آنست». مفهوم اقتدار یا حاکمیت ملی از همین

اصل سرچشمه می‌گیرد. در همین جهت «یگانه نتیجه‌ای که از اراده عمومی حاصل توان نمود که حائز مراتب مشروعیت [قدرت سیاسی] باشد، همانا مرآت اراده اکثریت بودن مشی حکومت است. حکومت باید... برای دوام و ثبات خود ملاحظه آرای عمومی را نموده و موافقت جمهور را شرط اول مشی خود قرار دهد». به عبارت دیگر «یقیناً برای آنکه حکومتی قویاً وجود یابد و مدتی بتواند خود را محفوظ دارد، باید طریقی را مشی نماید که اراده عمومی آن را پذیرفته [باشد] و مخالفت ننماید».

در توجیه آن چنین استدلال می‌کند: معتقدان حاکمیت ملی نه فقط منشأ قدرت سیاسی را در هیأت جمهور می‌دانند، بلکه «مجری و آمر را نیز همین طور خواهند دانست». بدین معنی هرگاه «حاکم موافق آراء و مصالح رعایای خود رفتار ننمود و ظلم و تعدی را پیشه خود ساخت، به عبارت اخری خارج از وظیفه شخصی و عقود فیما بین رفتار نمود - رعایا حق دارند که به قدرت اتفاق اجتماعی وی را از مقام خود خلع نمایند». از این حد هم فراتر می‌رود: از آنجا که «مُعطی قدرت» یعنی اعطا کننده قدرت همانا جمهور ملت است - «اعم از اینکه پادشاه نقض معاهده نماید یا ننماید»، جمهور حق دارد که برحسب اراده خویش عمل کند، از آنکه لازم است در جامعه «قدرتی موجود باشد غیرمتکی به سایر قوا تا اوامر وی بدون چون و چرا مجری گردد، و چنین قدرتی را جز در جمهور نتوان یافت». توجیهش آنکه: «هر ذی نفسی» که بخواهد در جامعه یعنی در «انجمن انسانی نشو و نما کند، از برای نیل به مقاصد خود باید قدرت را در ید جمهور دانسته و اغلیت آراء را شرط عظمی پندارد». و این اصل از «قانون طبیعی» سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا جامعه انسانی «جز برای راحت و آسایش عامه ترتیب نیافته، و جز محض ایجاد قوانین و تنظیم زندگانی انسانی حاصل نشده». به همین مأخذ، آزادی از حقوق طبیعی است و «هیچ فردی از افراد بشر راضی به تخریب مقام حریت نخواهد شد، و هیچ نفسی عدل و انصاف را به جور و اعتساف تبدیل ندهد. بنابراین، حکام مخالف قانون طبیعی را به قدرت انجمن باید از مقامشان خلع نمود، و قدرت را یکسره از کف ایشان بیرون آورد». به عبارت دیگر «دفع غاصبین قانون طبیعی که مبداء انجمن مزبور است از الزام لوازم» است، از آن که وجودشان مخرب حیات جامعه مدنی است.

آن سه اثر از سه نویسنده دو نسل، باز نمای تفکر سیاسی نوی است در اعلام «حقوق انسان» به عنوان بنیان فلسفه جدید حکومت که از سرچشمه اصلی اش فرهنگ فرانسوی به ایران رسید و نشر یافت. سخن در شناخت حرکت فکر است از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر؛ یکی در مقام بلند دانش و فکر، و یکی در تکاپوی تجدد و ترقی؛ یکی سدهای

جلوگیرنده حرکت فکری و اجتماعی را شکسته، یکی با نیروهای بازدارنده دست به گریبان.

اما مدنیت یک واحد کل است در هیأت متشکل زنده؛ دربرگیرنده مجموع عناصر آن یعنی آنچه را که ما دانش و علم و فلسفه و سیاست و اقتصاد و فن و هنر و ادبیات و سایر متعلقات آنها می خوانیم. حرکت ترقی به ضرورت مجموع آن عناصر را دربر می گیرد؛ و البته به علل مشخص تاریخی درجات دارد. بنابراین، کاملاً منطقی است که هنر و ادبیات مدرن همراه دیگر مظاهر و متعلقات دانش و فکر به ایران راه یافته باشند. نفوذ ادبیات جدید را در ادبیات انتقادی پیش از عصر مشروطه، ضمن آثار دیگر کمایش به دست داده ایم - حرکت فکری و ادبی بسیار مهمی که همچنان با قوت بیشتر تا دوران معاصر امتداد یافته است. از قضا، در قیاس و تحلیل تطبیقی، بر روی هم رشته های مختلف هنر و ادبیات هستند که به تناسب مجال رشد یافتند با برخی جلوه های درخشان نوآفریننده. و این خود مبحثی است بکر و ژرف و گسترده که به همین سالیان اخیر توجه اهل دانش و تحقیق را ربوده. یک اثر عالی پیدایش رمان مدرن فارسی نوشته کریستف بالایی استاد زبان و ادبیات فارسی در مؤسسه زبان های شرقی است. این تألیف که از طرف مؤسسه ایران شناسی فرانسه انتشار یافته (تهران، ۱۳۷۶) نمودار تحقیق همه جانبه علمی است که دانش گسترده و قریحه فکری درخشان نویسنده را می نمایاند. در همین مقولات، تا آنجا که آگاهی داریم برخی پژوهشگران ما در مؤسسه های دانشگاهی فرانسه به مطالعات عالمانه دیگری دست برده اند. و اینجاست که خاصه کارنامه مدارس فرانسوی در ایران که مؤلف آن خود استاد دانشگاه سوربن جدید است به کار آید، اثری که او «با دل و جان» و سرشار از عواطف انسانی به دانش پژوهان هموطنش اهدا کرده است.

۵۰۸

* مقدمه دکتر آدمیت بر کارنامه فرهنگی فرنگی (مدارس فرانسوی در ایران)، نوشته هما ناطق، تهران ۱۳۸۰.

نشر تاریخ ایران منتشر کرد:

- خاطرات حاج محمد تقی جورابچی / بکوشش علی قیصری / ۳۶۳ص
 - خاطرات حاج میرزا عبدالجواد اخوت / بکوشش مهدی نفیسی / ۳۳۰ص
 - زیراندازهای ارمنی باف ایران / مایرنی هواساپیان / ۲۸۶ص
- نشر تاریخ - خیابان فانسطین - ساختمان ۱۱۰ - طبقه سوم

تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰